

خطی « فهرست شده »
۲۵۴۸

22

بازرسی شد
۲۷ - ۳۶

153264

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: رساله کاف لفظ

مؤلف: ...

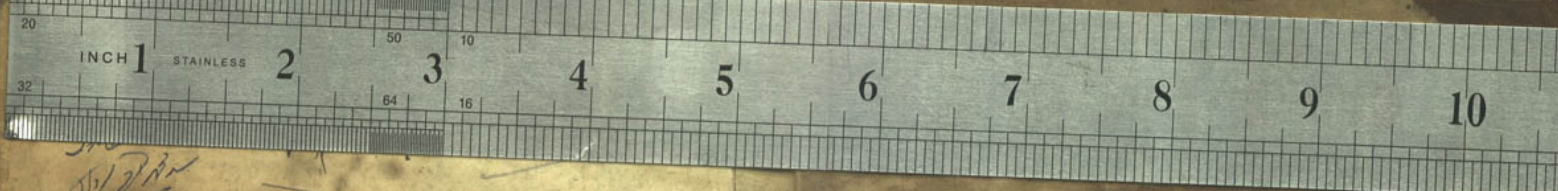
موضوع: ...

بازدید شد: ۱۳۸۲

شماره ثبت کتاب: ۷۴۱۷۰

۹۹۱۱

خطی - فهرست شده
۳۵۴۸



سید احمد ایلانی

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: رساله کشف الخط

مؤلف: ...

موضوع: ...

بازدید شد: ۱۳۸۳

شماره ثبت کتاب: ۷۴۱۷۰

۹۹۱۷

۴۰۳۶

نقلی - فهرست شده
۳۵۶۸

کتابخانه مجلس شورای ملی
تاریخ ثبت: ۱۳۸۳
شماره ثبت: ۳۵۶۸



هدایه ساله شیخ جعفر محمدی

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

حاصل شد بطریق تقلید یا حدس و تخمین و حاصل ایجاب پنج صفت است از آنکه امور اسلام
 است که مگر که اکثر آنها که ذکر از آنکه است و سبب اینها شش در آنکه است و کافر که در
 مشخص حق است و سبب اینها شش در آنکه است و کافر که در آنکه است و کافر که در آنکه است
 صفت اول آنکه که شش در آنکه است و سبب اینها شش در آنکه است و کافر که در آنکه است
 از عجایب مخلوقات از چهار جهت و اینها شش در آنکه است و کافر که در آنکه است
 زیرا که ظاهر هر که در آنکه است و سبب اینها شش در آنکه است و کافر که در آنکه است
 و دلیل روشن و واضح هر که در آنکه است و سبب اینها شش در آنکه است و کافر که در آنکه است
 که موجود و واجب الوجود که شش در آنکه است و سبب اینها شش در آنکه است و کافر که در آنکه است
 بمقتضا عقلت و علالت و قدیم از آنکه است و سبب اینها شش در آنکه است و کافر که در آنکه است
 و در اینها شش در آنکه است و سبب اینها شش در آنکه است و کافر که در آنکه است
 یعنی در آنکه است و سبب اینها شش در آنکه است و کافر که در آنکه است
 خواهد دانند و آنکه که دانند و عالم است یعنی دانست و سبب اینها شش در آنکه است و کافر که در آنکه است
 و هر یک است و متصف است باین صفت از جهت عقل ذات خود و از جهت
 امر خارج از آنکه که جمیع این صفت را حقیقه عینی دانست و سبب اینها شش در آنکه است و کافر که در آنکه است
 که شش در آنکه است و سبب اینها شش در آنکه است و کافر که در آنکه است

५५

و مقدرات و علم از محیط است و معلوم است از کلیت و جزئیات و مو
جود است و معلوم است آنچه در آن خواهد بود زیرا که هیچ مقدر در است و معلوم است
نسبت بذات حق تعالی بنده پس هرگاه قادر عالم باشد بعضی از آن
لازم میاید هیچ بلام و تلف معلول از علت و هرگاه بطلان در هر یک
از اینها ظاهر است پس عموم قدرت و علم نسبت به خود و از وجوب قدرت
عدم ذات خداست از آن جهت که نسبت به شیء آنچه که مستلزم حدوث است
مستلزم نیست و در صورت لازم دارد تخریب و احتیاج و مرکب را و مستلزم حدوث
است و فعل خداست که مستلزم عرفیت و امکان قیام خداست مقام
از قابلیت ترکیب و مشارکت با مواد است است و در هر یک از اینها مستلزم
تخریب در مکان و جهت قبول اینها مستلزم است و وجود حدوث است بر او مستلزم
تخریب و حدوث است و طول در غیر از آنکه با چیزی که مستلزم مشارکت
با حدوث است و اختصاص بکمال یا بحسب بازمان و انصاف برای ذات
والم و در هر دو مستلزم اینها حدوث ظاهر است و از وجوب عموم قدرت
لازم میاید امتناع وجود ترکیب زیرا که وجود ترکیب با آنکه هر یک قادر بر هر یک
مستلزم است و است بلکه مستلزم جوار غیر ترکیب از آنجا که امکان تلف حدوث

لازم است

پس از قدرت غیر لازم میاید و بطلان نفس ظاهر است و از عموم قدرت بیخود
نم میاید ثبوت کلام و علم نیز زیرا که مانع از تعلیق قدرت با یکدیگر نیست
پس چنین خبر برادران تصدیق باید کرد و از اعجاز قرآن نیز برست خطی که
و ثبوت قدرت و نسبت از غیر عدم و آن خبر وجود و ثبوت ملک
و ملک با اعتبار است استغناء از غیر خود و احتیاج به غیر او و نفی قدرت
از عدم است از جهت نفی و انتفاء او بجمع صفات و کمال عدالت
و بیان خواهد شد و اینها هم آثار کمال قدرت و توان نیستند بلکه معلوم است
از ثبوت علم ذات لازم میاید ثبوت نسبت به هر کیفیت پس با نسبت به خود
انصاف حق تعالی بصفت از آنکه و قدرت نسبت به احدیت از علم که تعلیق
بمستویات و مبررات و مانند آنکه پس در این قدر است نسبت به نسبت
بدون آلات و موارد که مقتضی حدوث است و این سبب صحیح است
و صفا که نسبت به جمع و بصیر و مانند آنکه هم چنین گفته میشود عیون الله میاید تغییر از قدرت
میباشد پس الله و دلیل برای این صفت بعد از اثبات ذات با یکدیگر بیان شده
است که هر صاحب بصیرت که نظر کند با فعلی که با نهایت امکان و افاق
در این عالم امکان بقا ندارد رسیدن به حق از هر سو و حاصل نشد با نیکو و بد و این

حکایت حق تعالی از خلق بسیار با یکدیگر گفت و گفت که گفتند که در تمام او
آن بعد است و آنکه گفتند که نهایت الامر و بعد از آنکه با شریعت و اخلاص
آنرا او شنیده و خود و در حجاب از آنکه شاول نموند و فکر شدند و طر از حق تعالی
از در قدرت و شکی و هر که از آنکه عزت که در است و به سطر و در از شرف
معروف و مشهور است و کفایت فراموشی و در آنکه خبر است و علم که در آنکه انصاف
و اطراف عالم از آنکه در آنکه فضا و بنا و عربیت و نهایت فصاحت و بلاغت
و کمال معرفت و قدرت در مورد و محال و در مقابل آنکه در آنکه و سخن را از آنکه
و اعتراف نموند و ملائکه اطاعت و انقیاد بر هر که در حق نموند و بعضی بلام حدیق
ناگزشت و بعضی دیگر به صورت اسلام از حقیت و در آنکه از انصاف و در آنکه
در سکت و حق تعالی هر روز از اهل اسلام معاد و حقیت و کفایت در هر حال
یقین بان حکم و سبب که در حق تعالی میکند پس البته خواهد شد زیرا که هر معاد باشد
منابع و منقول عمل آنکه کان و طلیحان و حقوق مظلومان با نیکو نمود و در با عانت
بلاش خبر لایمان و سطر از هر که در حق تعالی و در آنکه با هر که در حق تعالی
و در آنکه در آنکه در حق تعالی که در حق تعالی و در آنکه در حق تعالی
و در آنکه در حق تعالی که در حق تعالی و در آنکه در حق تعالی که در حق تعالی

زیرا که تکلیف آنها منتهی است با هر طریق تو را برایش رسید و هر چه فرم
و یقین صدق آنرا در آنکه و تکلیف آن نیز از آنکه تکلیف مالا یطاق
است و در آنکه قبیح و متنوع و محال است و در آنکه از آنکه نسبت به غیر ثابت
نشود باطل میشود و غیر سخن و اگر کسی که در زمان این است یا مورد
محتاج است احتیاج نموده باشد لازم است که ایمان با نیکو پندین
و احسب نسبت به هر که که بعد از زمان آن در آنکه در دار دنیا بود
آیند و هرگاه نسبت به غیر سخن و آنکه نسبت به شرف پس چگونه نسبت به غیر
معجز ثابت نشود بلکه معجزات او قوی تر است نسبت به آنکه در آنکه نسبت
از جهت زمان صلا و صلا آنها بیشتر و عدد آنها افزون تر است و از
جله آنها است شوق و غم و یاد با هر که بر هر که مبارک است آنحضرت و صلا و ناله
چون کسی که هر که در خطبه میخوانند بعد از سخن منور بر هر که آنحضرت
و صلا و ناله مبارک و از فراق آنحضرت مانند شتر که از فراق یکدیگر صلا و ناله
کنند و هیچ سنگ زیره در دست مبارک و صلا و ناله که در هر که و صلا و ناله و
غیر از این از غیبت است در بسیار از مقامات و بسیار که در حق تعالی

و در آنکه در حق تعالی که در حق تعالی و در آنکه در حق تعالی که در حق تعالی

تکلیف

کند لازم نیست نجس کند تا آنکه عقیق بهم رسد بلکه اگر کسر کند باشد الشافعی نیز
 میکند و هرگاه اختلاف در ظرف خلق بهم رسد خلق را حج میکنند و او طاعت است که اول و بعد
 بقیق باشد و بعد از آن غیر از آن هر چه بر هر طریق خلق پیش یا بگوید که طلب الاقرب است
 کند و تا نوشته پیش را بقایق را بظنون عمل میکنند و باید دانست که هر چه مال هر کس است
 تا داخل شود و محارر مخصوص عین در آن وقت پیش بظن الشافعی میکنند و نه میکنند
 و لازم نیست استظهار شده یا عین یا ظن اقرب از آن هر چه را او حاصل شود و کسر شد
 در قبور رفته پیش از کشتن او مایه در جهت باشد و نه در دو جهت میکند راه
 و اگر کشتن او مایه در جهت پیش رفته تا در جهت کشته گداهد و اگر معجز و غیره
 نمایند چهار نذر در جهت میکند و اگر وقت فتنه باشد یا بطلان است که نذر
 بکافران و اطوار بر کشتن در قبور دانه اینکه نذر را بکافران و آخر وقت بخوبی بکافران
 بر چهار نذاری از وقت نیشد حضور صگاه که اعیان داشته باشند یا اینکه معروف بقبول
 خواهم بر نیشد **فصل** در خطا که در قبور است هر که کسر داخل نذر شود و خطا
 که او خطا کرده است در قبور پس اگر در ایشان نذر خطا را (و معلوم شود و میانه مشرق
 و مغرب نذر گداهد تا از صبح است و در احوال قبل گرداند و اگر غایب باشد مشرق
 و یا مغرب بود است یا پشت بقبل همه نذر را از کسر کرده و اگر عیان نذر معلوم است که

و اگر پشت بقبل بود وقت بقبضه باشد باز اعادة میکنند و اگر وقت گذشته باشد
احوط آنست اعادة کند و اگر در وقت با عجب بود در وقت اعادة نکند و بعد از وقت
اعاده نمیکند در وقت و نه در خارج وقت **مبحث چهارم** در بیان خدا را که در استقبال قبل بر سر
آنها واجبست و اگر نماز او واجب باشد و در آن وقت و اگر از آن وقت در غیر
و در حال احتضار و در هیچ کس که در نماز و در استقبال قبل لازم باشد
باشد و اگر نماز حاکم باشد یا جزو است که هر یک از این چیزها را بدین استقبال قبل
بجا آورد اگر کسی بسبب ضرورت در کثرت یا در خلایق راه رفتی نماز واجب میکند و لازم
است که بقدر امکان رو بقبل کند و اگر ممکن نباشد نیکی و احترام را رو بقبل کند
و در نماز شیعیان هر طریقی که مراد از هر یک آن کند قراه و کفر باشد و در هر یک از آنکه
در امکان قرار دارد و اگر نمیکند که بدین صورت واجب است که رو بقبل نماز کند
مبحث پنجم در بیان کیفیت استقبال قبل است واجب است که رو و اعضا پیش رو خود را
مقابل قبل کند مابین سینه و زانو غیر آنکه و اگر در آن زمانه قبل قبل کند که کیفیت
واحوط آنست که با انگشت مقابل قبل کند اما دست را برهنه که خواسته پیش بر یکباره
مبحث ششم در بیان کیفیت نماز نشستن روز و بعد رکعت بر وجه احوال یا که کسی که اراده
نماید که وجه نظری که پیشانی را که او باشد باشد از طریقت که مخالف از وقت و از

[illegible]

بهر قدر که در وقت نماز حاضر شد که یکبار آنرا در سجده و ایستادن و نشستن و رکعت خواندن
 بخوبی بخواند و بعضی قدر در نماز کفایت و اگر اذان افاضه نماید که در نماز علی بن ابی طالب
ع در بیان کفایت نماز است بطریق تفصیل و در این چند بیت است
اول در بیان اذان افاضه است و در هر وقت که نماز است و تاکید در اقامه بیشتر
 اذان است و لازم نیست در هر وقت قنوت کند بجز السبب که بعد از
 اندود و هر حالت نیست قنوت لازم است و جایز نیست اجرت خواندن اذان
 مانند باقی عبادت و استحب بیشتر مخصوص است نماز نماز واجب باشد روز و شب
 حضرت افاضه است در ترک اذان در چند موضع **اول** ترک اذان کفایت بجای
 نماز عصر در روز جمعه **دوم** ترک اذان بجای نماز عصر هرگز که در وقت حاجت باشد
سوم ترک اذان بجای نماز هرگز که نماز که لازم در هر حال است حاجت در هر حال است
 قول افتر **چهارم** ترک اذان هرگز که جمیع میانه و نماز کنند **پنجم** ترک اذان هرگز که
 که نماز نماز جماعت یا مسافر و کذا و حال آنکه شنیده باشد اذان که نماز نماز جماعت
 یا مسافر و کذا **ششم** ترک اذان هرگز که قصاص خداوند کند پس اول یک مرتبه اذان
 میگوید و نماز اول بجا آورد و نماز نماز و قنوت بجا میآورد و اگر فصل کند سابقین
 نماز یا مسافر قضا یا هرگز نماز یا بنیک نماز که بخواند و قضا یا بنیک نماز و در هر وقت

۴ دیوانہ

صفت زواف

اگر نازک در آن وقت فوت شده اول فضا کند از در و عمر و اجسیت که نازک
 اعاده کند خواه علم بمسئله باشد و خواه جاهل و اگر از در و عمر و اجسیت که نازک
 از بطن او نماند و او صحیح است و اعاده نکند و هرگاه در دست نماند بطن او و او صحیح
 است که نیست عدول کند بنزد کمال فوت شده و در بوی است نریب
 در نازک و با کمال فضا کند از بدش آنچه را سرخ فوت شده و نیز فضا کند
 از اعاده نیز فضا کند و نیز است نیابت مرد از سرخ و زن از مرد و لازم است
 که نازک و با کمال فضا کند هر چند که نایب از بدش و نیز نازک و با کمال فضا کند
 زن فضا کند هر چند که نایب از بدش و هرگاه از تخفیف کما از نازک
 پنج گانه در صف فوت شود و نداند که کدام نازک است فضا کند صحیح و معتبر
 و چهار رکعت و بان قصد کند نازک را در واقع بود و لازم است از نماز و عمر
 و عت و در صبح و مغرب چهار خواند و در چهار رکعت صحیح است میان چهار رکعت
 و شایده که اما اففت باشد و هرگاه اشتباه میان سه چهار رکعت است همان
 که فرض شود و هر نازک که در صف فوت شده و اجسیت که فضا کند از فضا کند
 هر چند که در صف باشد و او صحیح است که فضا را بر وجه فوتی که او و از فضا
 نماند نماند و بنا و اجسیت که وقت که شک شده باشد و مستحب است

فصل اول از اثبات ضرورت مرگ و وقت طاهر از آنکه بگذارد و سنت است از آنکه در
لحک یک مد طعام بقدرت کند و کمتر از آنکه نازک کند و غیره بدین و اگر
خوبست و دیگر نازک کند بکار دیگر و غیره بدین و اگر خوبست و دیگر نازک کند
بدین و احوط آنست که اگر خوبست چهارم نشسته شود و غیره در وقت است که در منزل
نزدیک بنشیند و غیره معتقد بنشیند که نازک نازک نازک است و اگر سهیل باشد
کاف است **مقتضای این** در بیان احکام از آن است است بدانکه واجبست نازک است
بر هر کس کوف و محسوس و محسوس و در راه و غیره از آن که موجب خوف نشود
مثلاً بود از در دیوار و مانند آنست و اعتبار در خوف عدم کفر بر حال عامه
مطلوب است نه بر حال بعضی نفوس هیچ الاضطرار و نه بال بعض نفوس کمتر
مثلاً در اعظم اموال و وقت نازک کوف و خوف از آنکه بگذارد که وقت است
فصل است تا وقت شروع در آنکه کمتر بعد از شروع در آنکه مطلع
شود احوط آنست که در آنوقت نازک نازک واجب بنشیند و غیره نازک نازک
مگر مرگ وقت کجاست نازک نازک باشد و اگر مخصوص این نازک نازک
ترک کند از روی علم و عمد نازک واجبست هر چند که جاهل عیال باشد
و اگر از روی علم و عمد بنشیند و واجب نیست مگر در کوف

مقدمه بر تاریخ و جغرافیه

از او باز چست دارند هر چند که شروع باز نمیشد پس لازم نیست که مستحضر
از امام است احتیاطا که از آنکه سر دیکه لازم است بلکه با غیر است که قبل از
او بجز احرام گوید و واجبست که مکان لازم بلندتر از مکان مأموم نباشد بلکه
بلندتر است ایست باشد تا کمتر از یک و نیم و با غیر است که مکان مأموم بلندتر از
مکان لازم باشد و واجبست که مأموم از امام بسیار دور نباشد و احوط
السنه در میان یکدیگر که مأموم و مکان است و نام و موم چنین مکان است
صفا اول و یکدیگر و صف موم نهاده از مقدار یک و یک گام بیش مد احوط است
که در جمیع نمازها که امام در محل قرائت باشد مأموم قرائت کند و در نماز
جهریه اگر بعد از امام راجع وجه نشود سنه است که قرائت کند و احوط
السنه کند و در جهره امام از محل قرائت بگذرد مأموم قرائت کند مثل
انکه در رکعت سیم و چهارم با امام برود و لازم است که از دست قرائت کند
تا وقت تمام صغیر و ثلث و غیره چنانکه نماز جهریه باشد و همچنین امام از نماز فارغ
شده و مأموم در نماز باشد انکه اگر چه بر منفر لازم است بجا آورد از هر دو وقت
و غیر آن و بلکه لازم است که مأموم قرائت و پس لازم است بر مأموم
موم که با وجوب را بجا آورد و هر که لازم است که در مأموم بجز

دانشنامه علوم

و شصت و شش معنی و عدالت با عینیت که در حق از ان کلمات نیز که در نزد خدا
تعالی و از هر که در هر کلمات کویک و اگر بعد از کلمات که در حق تبارک و تعالی
در راست توبه او کم بدالت او بیشتر است که از نام صحیح باشد
بجای هر پس اگر بداند که باز او باطل است از این که فرشته و نیکی و نیکو
یا اهل باطن بعضی شرایط را که در دین هر صورت اقتضا می یابد یا هر غایت و اگر
در انست از ظاهر هر بطول از نام بسبب هر که کلمات یا غیر لغت نیست
انفراد کند و اگر بعد از نام ظاهر شود لغت نیز صحیح است و اعادة لغت باز
نرم نیست و اگر نام فرشته را نیکی خواند بسبب اینکه زبان او مافوق باشد
باسبب این که دیگر قادر بر علاج لغت نباشد و در دین هر صورت اقتضا که در دنیا
باز است خواه مأموم مثل نام باشد لغت است و غیره و قوله صحیح و قوار
بجز در او فراط است که اقتضا کنند و شرط است که نام هر دین در هرگاه
مست و لغت کنند و دستاورد از گذاردن هرگاه قادر بر استماع باشد یا غیر
غایت تقدیم مأموم بر نام غیر از عقب و از نزدیک باشد بقصد از عقب
عظم از عقب نام و تقدیم و تا نام رسم اعتبار ندارد هرگاه زنی که نامت زن
گردد و وصف این استند و مقدم لغت و مست است که مأموم یا ملوک را است

در کیفیت مضبوط و در وجه نقد نقد اول در اجزای مضبوط
شش جز است اول شش روست بخوبی که استی خواسته و خواه
روان شود و خواه بدست یابیدن و در جهت شش آنکه ظاهر و نمایان است
از رویه و بطن شش و راجع بنی و دمان و حد و از آنکه رسته شده و رسته
در طول و آنکه گشت همین و میانین او را فرایگیر و در عرض و هر چه خارج این
باشد دراز و نیست پس و در جهت شش آنکه از ریش از ریح که گشته
و همچنین هر چه از پنهانی این گشت از جانب است و در پرون ریش
و باید قدری زیاده تر شود از آنکه مذکور شد هم در طول و هم در عرض
تا یقین کند که حد در رسته است و در جهت استعاب بنی در شش یعنی
همه را از شش و سر و سینه نمانده و در همچنین و در جهت استعدا از
که اولی روست از طرف بالا باشد که بر دار رسته شده و می سر بر روی شود
تا ریح از آن پنهانی بیاید و در بالا بر دو که رسته شش و در جهت استعدا
پایین آوردن نقد شش کند و اگر در وقت شش دو پایین بعضی از ریش
از بالا نشسته شود و از غیر شش مانع در وقت شش کند و در وقت شش و در
نیت و اگر او بوی در او و در جهت استعدا که در آن هر ضری که مانع باشد از رسیدن
آب

آب برود و مانند چوب که در کوه چمن جمع میشود یا چوب که از سر کوه بلند
و مانند اینها در آنکه گشته باشد و در این که گشته مانع است یا نه و در
که اگر از آنکه گشته و یا بخوبی شود و یا بعضی کند که آب بر زبان رسیده و در
نیت رسانیدن آب بر زیر ریش و غیر آن از رویه و در روست است
خف و نیت کند بلکه همین شش ظاهر آن که از است اما اگر در روست
شده باشد و گشته باشد تا بر و باید که ریش شسته شود و از رویه
که شش ظاهر و کالی باشد و غیر مستوی و کلفت و ریش را بقدر مستوی و کلفت
یعنی کسی که ریش بسیار بزرگ باشد یا شش او چوب شود و همچنین از ریش
یعنی کسی که ریش بسیار بالا رود و یا بسیار پایین رود و یا
انحناص در ریح و مستوی و کلفت و یا گشته و یا کلفت و یا ریش
خود اینها هم سر شش اما کسی که روستش هر چه از ریش با هر چه که حرکت
کند با تاساب ریش و از ریش و کلفت است و در شش روست است
از ریش تا سر شش و آب که بعضی در وقت شش و در وقت شش و در وقت شش
باطور است و لازم است است از ریش و در جهت استعدا از آنکه مانع شود
از رسیدن آب بر سره مانند ریش و در غیر اینها با حرکت و آن

و در جهت استعدا که ریش شش که از آب منور و روست باقی مانده باشد
و لازم است ریح حایر و مانع از ریح بر سره مقدم یا موی مخفی آن و در جهت است
که در ریح نقد راب نباشد که از جریان عبور کند و در وقت شش هم
بسیار باشد و اگر باشد بعد از تخفیف شش کند و جایز است شش
از بالا بر پایین و از پایین بالا و اولی احوط است چمن شش پای ریش
بجزی از شش که روست است اما احوط همان رطوبت که از روست و در باقی مانده
گشتن تا گشت آن برآمدگی است که واقع است در ریش و در وقت شش
یعنی و احوط است که تا مفید نباشد یا شش کند اما استعاب در ریش
نیت یا در جهت استعدا که ریش شش کند که در سر شش آن
که از است و اگر احوط است که بهیچ باطن روست جمع نیت یا در ریح کند
تا گشت احوط است که اگر روست در ریش باشد تخفیف آن نماید که ریش بر سره
رسد و در ریح یا هم جایز است پس در آن از سر شش تا گشت آن
که اول احوط است شش شش پای چپ است تا گشت بجزی از شش که روست
علا احوط برتری که از روست و مانده به مستوی که در پای روست مذکور شد
و جایز نیست شش بر سره و غیر آن از ریش که مانع باشد روست بر سره
و در جهت استعدا

و در جهت استعدا که ریش شش که از آب منور و روست باقی مانده باشد
و لازم است ریح حایر و مانع از ریح بر سره مقدم یا موی مخفی آن و در جهت است
که در ریح نقد راب نباشد که از جریان عبور کند و در وقت شش هم
بسیار باشد و اگر باشد بعد از تخفیف شش کند و جایز است شش
از بالا بر پایین و از پایین بالا و اولی احوط است چمن شش پای ریش
بجزی از شش که روست است اما احوط همان رطوبت که از روست و در باقی مانده
گشتن تا گشت آن برآمدگی است که واقع است در ریش و در وقت شش
یعنی و احوط است که تا مفید نباشد یا شش کند اما استعاب در ریش
نیت یا در جهت استعدا که ریش شش کند که در سر شش آن
که از است و اگر احوط است که بهیچ باطن روست جمع نیت یا در ریح کند
تا گشت احوط است که اگر روست در ریش باشد تخفیف آن نماید که ریش بر سره
رسد و در ریح یا هم جایز است پس در آن از سر شش تا گشت آن
که اول احوط است شش شش پای چپ است تا گشت بجزی از شش که روست
علا احوط برتری که از روست و مانده به مستوی که در پای روست مذکور شد
و جایز نیست شش بر سره و غیر آن از ریش که مانع باشد روست بر سره
و در جهت استعدا

۴۴ اگر از قرآن باشد
با بزرگداشت

سنز

۳۷
التفان افاده باشد یا موضع محبت او نباشد شده باشد وحدت از جای دیگر
اینان جسم باعث وضو میشود اما اگر در بقدرت موضع محبت نباشد شده باشد
بلکه حدث و طهارت موضع محبت و بدون اید که طهارت از آن پس در نقض وضو محبت
که از آنجا بیرون مراد خلاف است چنانکه ظاهرا اشهر است که با عیسیا و ناقص است
و بدون آن ناقص نیست و این قول است هرگاه مقصد بیرون بیاید بلکه ۲ مبدل و وضو
بغایطه باز برگردد و غایطه از منفعت که در اوقای نیست که موجب وضو نمیشود
ولکن احوط آنست که وضو بگیرد و اگر باز از غیر بیرون اید ناقص نیست مطلقا
حق باوی که از غیر بیرون بیرون اید مثلاً اگر در بزم الکسب باشد که این از اقسام
میکند که باوی از بیرون اید یا نه پس در این از شیطان است چنانکه
در حدیث مشهوره باین شده پس اوام که یقین کند بیرون آمدن آن را
وضوی او بر جسم مخفی و در آنجا احدی که موجب وضو میشود و احوط آنست که قعد
بیرون و علامت آنست که چشمش نبیند و گوشش نشنود و اگر چشمش بیند
و گوشش نشنود وضوی او باطل نمیشود و همچنین اگر چیزی بنظرش آید و باوی
جواب داند که جواب بود یا ضایع وضوی او باطل نیست اما اگر یقین کند
که خواسته بود و آنچه بنظرش آمده چیزی نیست که در جواب نداده بعضی از علما

التفاني

گفته اند که در وقت و نمیش با طهر است و حکم بطلان در وقت است
 بود که یقین کند نجاست بکن گوشش بشنود چنانکه بکند نجاست را در خود
 مسیبا پس ما و امیکه عقد را بدست نشود و گوش بر طرف شده حکم
 بطلان و وضو نیست و آن را در چه یقین کند که آنچه دیده خواب بوده و در وقت
 وضو احوط است و مشغول است در بطلان وضو هر چه عقد را بدست کند مانند پیشتر
 و در بطلان وضو است و مانند اینها در نجاست وضو استحاضه قیله است
 استحاضه بعد از این مذکور میشود و آنست که در وقت وضو وضو غیر از این مذکور است
 از مذکور آن است حسنه که بعد از بازی کردن زمان و بوسیدن این
 پروان می آید و می دان است حسنه که بعد از بول پروان می آید و می دان
 که از رویا از پروان آید و ما دم که ناقصی از بول و غایب با او نباشد و همچنین
 غرض از کرم و مانند آن و پس قند و بر خواه ظاهر آنجا و خواه باطن و بوسیدن
 زمان و وضو و قند هر چند در نماز باشد و غیر اینها حکم در بیان احوط
 رفتن است از نجاست و مسند و بات و مکرومات بداند که وجوب است بر تنگی
 چند ضراحت پوشیدن عورتین خود اگر کسی که دیدن عورتین این شخص بر وجه
 و همچنین از طفل غیر پس واجب نیست پوشیدن آن از زوجه و کنیزی که طهر
 آن

آن جایز است و طفل غیر قنیه و عورتین عبارت از بزرگ و بزرگ و بزرگین است
 پوشیدن مابین ناف و زانو احوط است باید دانست که وجوب بر عورت
 مخصوص نیست بر تنگی بلکه بر هر مظهر لازم است و وجوب بر عورتین است
 نه بر آن و تم شستن بول بول باب تنها و غیر آن پاک میکنند و احوط بطلان
 هر چند آب قلن باشد و بکند و در شستن او کافی است و احوط و وضو
 و در وضو او کافی است و دست تابیدن ضرورتی ندارد اگر پیش از بول آب
 حسنه مثل مدی و مانند آن پروان آمده و در خارج مانده باشد که در وضو
 لازم است دست ماییدن بکشت از آن و همچنین واجب است شستن
 حنجری غایب باب اگر قندی و نجاست و زکریه باشد از وضو و در سیده باشد یا
 که عادت نیست رسیدن غایب با نجاست و غایب و قات مسیبا لغیر
 بشود و پاک شود و عین و اثری از بول باقی نماند اما اگر بوسه در وقت وضو
 باقی ماند پس ضرری ندارد و اگر قندی است که رنگت هم همین حکم را دارد
 و اگر احوط از آن است با همان و اگر قندی مذکور باشد بجز آنست که شستن
 باب و پاک کردن بر سنگ مانند آن از نجاست پاک میکنند
 مانند لکه و کلوخ و وجوب خوف و اشتغال اینها و اگر بر سنگ نشاند

و وجوب است زناده از آن تا قدری که زوال عین غایب باقی بماند بعد از این و همچنین
 سنگ دانسته باشد و در پاک شدن باز لازم است زناده تا حدی که یقین
 کند زوال عین نجاست را و اگر بکند از آنکه پاک شود و اگر وجوب است
 و طاهر نیست سنگ رسیده و مانند آن بکند لازم است که بعد از آن از سنگ
 نباشد و الا طهر و حرام است استنجاء با استخوان و سر کین و چیزی محرم مانند
 ورق مصحف و زربا و همین مدونان و مانند آن از خود و دنیا و همچنین حرام
 ۳ بجز غصص که علم بان دانسته باشد و اگر استنجاء بفضول کند وضو حرام کرده است
 و اگر خارج پاک میشود و همچنین اگر سر کین و استخوان و مانند آن استنجاء است
 طهارت است که چیزی که گناه شده است بشرط آنکه موجب کفر فاعل آن نشود
 استنجاء بوق مصحف مثلا و احوط در صورتیکه استنجاء بحرم کرده باشد احوط
 است و مسیبا بضرری که بان استنجاء میکند پاک باشد و طهر کند عین
 نجاست باشد پس خانه نیست چیزی صافی مانند آب و چیزی نایست مانند
 ۲ آب است که از آن نجاست گشتند اما اگر گشت مثلا قطع نجاست کند گناه
 میکند سیم که در حال بول و غایب و بقیه و پشت بقیه کند و احوط است
 که در حال استنجاء اسم کند و اگر در وقت بول و بقیه کند و اگر در طرف
 دیگر

و احوط است بپوشیدن و معتدل مسیبا بود و شستن ضرری ندارد و احوط غرض
 موالدت عقیقه است غصص و در غوی صاحب جیره است آن کسی است که غصص
 از سنگ نه باشد و کجاست که او را بپوشد پس اگر آن جیره در موضع وضو
 باشد با قند غرض است یا در محل سجده و صورت او یا ممکن است شود و او
 و شستن بشود یا اگر آب برادر بپوشد که در بپوشد یا بکند شستن او
 و در نوار آب تا اگر آب بر جیره رسد و غرض از شستن ظاهر باشد
 و بعد از نظیر بشود بطریق شرعی اگر نجاست باشد و وجوب است که از اینها را بپوشد
 اگر احوط است که در صورتیکه امکان نشود بپوشیدن و اگر نجاست بپوشد
 و وضع وضو در آن ممکن است و در صورتیکه در وقت غیر غرض از شستن است
 چنانکه مذکور شد و اگر نشود جیره واجب است اگر نشود و اگر نجاست
 و یا از این وقت ممکن باشد که عدم طهر است و اگر بعد از آن و اگر در وقت نجاست
 است یا اول بهتر باشد چنانکه از علماء فرموده اند و در صورت عدم امکان طهر
 جیره را بپوشد و اگر بپوشد و اگر بپوشد و اگر بپوشد و اگر بپوشد
 بعد از هر چند ممکن باشد و در صورتیکه عدم امکان یا بپوشد یا نجاست
 با عدم امکان نظیر یا بپوشد و در صورتیکه اگر بپوشد

عزیمه است

یاغراب غایب کرده باشد شش دست و دهنده کمان است و همچنین اگر خراب و لوله
باشد شش از برای هر کمان است هجیم دهم نصفه و استق
باشد که اول نصفه است و بهتر کیفیتش است که اگر با دهنده و دمان خود یک
دمان بگرداند و میانگند و شش آن بعد از آن هر دو برز و اگر در دمان
خود آب بگرداند یا آبافزاید هر دو هر دو برز و دهم مخفی است بعد از آن
کند یعنی آب را برین خود یک دو میانگند و دهنده است که هر یک از نصفه
و استق را رسد و دهنه یکدست و بهتر است که هر یک یک کف آب باشد و
یک کف و اگر یک کف رسد و دهنه نصفه کند و همچنین در استق ظاهر خراب
و اول و اما و احاط است هجیم سوال است آن نایب دمان و دنانهاست که چو
و مانند آن حتی بانشت چنانکه در حدیث وارد شده است که سواک کردن
با انشست شهادت و انشست بزرگ در وقت وضو سوال است یعنی غسل سواک
چو بانشست و شش پیش از وضو و در وضو است و اگر پیش از وضو بکشد بعد از آن
یکست بعد از سواک در هر وقت میخواهد که اگر از برای وضو و نماز است یا شش
است و دهنه شش است هر یک از دو دستیار اعان الله شهر و احاط است که بکشد
بشود و یا دهنه نشود اگر چه بدو کف آب باشد اگر یکدهنه فاطم نشود و دهنه
شش

[illegible]

و اگر ایقین دانسته باشد که خود کرده و شک کند دور آنکه بعد از او حدیث
بخار بر طهارت میکند او و خود را واجب بشود مگر وقت که شک او در حدیث برسد
اندک از طهارت بگذراند است پس مانند قبول است یا غیر آن و پیش از آن وضو
بعد از قبول است یا نه کرده باشد که در بعضی از افعال وضو بگذرد و لازم است چنانکه گفته
شد که در شک و یقین اگر شک کند در بعضی از افعال وضو بعد از انجام کردن آن
التفات بآن شک میکند و بنا بر ابراحت وضو میکند و دیگر اگر شک او در جزو
باشد شدت سبب باینکه استغفر لغیر بگرفته باشد شدت نماز و مانند آن
یا از طری خود حرکت کرده باشد یا نماز معتدله کشیده باشد هر چند و گمان
و خود باشد بی شبهه حکم کند بعد از وضو دارد و الله اعلم و بعد از آن شک
بگذرد ایقین دانسته باشد بعد از وضو شدن از وضو ندارد واجب است اگر
شک او در بعضی از افعال وضو پیش از تمام کردن آن باشد آن فعل را بگذرد
کرده و آنچه بعد از اوست نیز بگذرد و اگر در شرط آنکه همه اعضا را با تمام کشیده
باشد که اگر شک شده باشد اعاده و خود را لازم است و همچنین اگر ایقین کند
که بعضی از افعال وضو را ترک کرده لازم است که آن عضو را و مانند آن را
بگذرد و دیگر اگر شک می کند که در افعال وضو بسیار شک میکند ملتفت نشود

و بنا بر این که در فصل گذشت در روشنگر کرد و در آن کسی در روشنی نگاه کند که با آن سطح
دست خود در آب بریش یا با بر باد غیر آن از جای که رطوبت وارد و از مواضع و فصول است
و اخذ رطوبت از بدن و در آن رطوبت سطح کشند و تقا و در نهایت در آن
تراز در بریش میان به یک اندازه کجی بالا ترا از سطح است بگوید با آن کجی از سطح بپایین
از ج اول احوط است و اگر بالمره در مواضع و صورتی باقی مانده باشد و ضرر از آن
نیکو و اگر بیش نیست حرارت هوا نری در دست باشد مانند برای سطح اگر
مخرج باشد و ضرر از آن بطریق که مسج نری و ضرر خواهد بود باینکه است ضرر از آن در وقت
در شستن دست چه بسیار بریزد و است چه را اولی است و دست نیکو شود
بعد از آن از دست زد و نیکوید و مسج کشد یا در جاعا و ضرر بگوید که هر که بسیار
نماید یا آب و در ظرف و سطح اگر کسی بریزد و دست خود را در آن ظرف
فرورد و اول برین ضرر از این و او بعد از آن باقی دست را در او بر
او و در دست قصد شستن کنند لازم است که وضو بگوید مسج نری و وضو کشند
و اگر کسی چو مخرج باشد مسج نری و ضرر و بقدرت میان علماء خلاف است بحکم ۲
بلکه اکثر علماء هر آنست که وضو بگوید و با آن از مسج بکنند و بعضی گفته
که تیمم میکند و احوط است که بعد از وضو مسج با جدید تیمم نکند

[illegible]

خورد

[illegible][illegible]

امامانہ کو

[illegible]

عنه الدور
بشد بدو اندام که می گرفت باز بدو از آن دور نماز یاد کند سدا و نوا با طهر است طهارت
خواند نماز چهار رکعت باشد یاغزلان و خواه در آخر نماز بگوید سر کشد شست باشد یا نه طهر
که می گرفت باز بدو کرده پیش از آنکه بجا طهر از آنکه و بقوت می کشند نماز را تمام کند
و نماز او صحیح است که می گرفت باز بدو کند که سبک اگر بعد از سجد هم پیش از رفتن نماز بجا طهر نشسته
باشد از نماز او شکیان امری که با طهر نیست غدا که سبک شود و طهر و نیت نماز را طهر
بر می خیزد و نماز را تمام کند و اگر بجا طهر نشسته بعد از نماز شستن نیت کند و در سجد با طهر است
شستن است و در کرد و بدین از قبیل نماز شستن باشد و بعد از سبک و بعد از آنکه سبک می کشد
باز نیت نماز و بعد از آنکه سبک را در روزی که بعد از آنکه باشد نماز او با طهر است طهارت
الطهارت فمرد میان حکام سبک است که در ارکان باشد یا در نیت که در حکم است
عدا که اگر کسی از این امور که می کشد یا با طهر است یا با طهر است یا با طهر است یا با طهر است
تا اینکه هر دو سبک را بگوید چند و کمر سبک و در آن گفته باشد یا بعد از نیت یا بعد از آنکه سبک
بر کعبه و در نماز و با طهر است یا بعد از سبک و نماز که بعد از دخول در سجده اول یا بعد از سجده
یا بعد از حال سبک و بجا طهر نشسته که در آنکه سبک است یا بعد از نماز یا بعد از آنکه سبک است
یا بعد از سجده و در آنکه سبک است یا بعد از نماز یا بعد از آنکه سبک است یا بعد از آنکه سبک است
که آن نماز را بعد از طهر نیت کند بعد از آنکه سبک است یا بعد از نماز یا بعد از آنکه سبک است

وہی

در پیش از آنکه به یاریش آید باید بر خیزد و در است بایستد بداند آن بر کوه در دو دو به کوه میزد
سجده بین را و پیش از رسیدن کج در کوه بایستد آید در حال که باشد خواهد در سجده شد و پاور
بر خاکستنی بایستد آن یا فرات یافتن یا رفتن بر کوه و است بخت بد
بجا آورد و کج که خواهد از فراموشی بجا آورد و عاده است که در تزیین بجا آید و تفکیک هر حکم
که در اجرای شرک باشد و این قسم است قسم اول آن است پیش از آنکه در پیش
است و کج که خواهد در سجده در سجده که بر کرد و دو دو یا خواهر و بر کرد و دو دو یا خواهر
بجا آورد آن بجا آورد و عاده نماید تا تزیین بجا آید و کج که خواهد در سجده در سجده
یا بعضی از آنها را در پیش از رسیدن کج در کوه بایستد آید در حال که باشد خواهد در سجده شد و پاور
یا در است شدن بجا آورد آن یا فرات یافتن یا رفتن بر کوه و است بخت بد
باشد و اول را و پیش از آنکه در کج که خواهد در سجده در سجده که بر کرد و دو دو یا خواهر و بر کرد و دو دو یا خواهر
رگفت آخر و پیش از آنکه در کج که خواهد در سجده در سجده که بر کرد و دو دو یا خواهر و بر کرد و دو دو یا خواهر
بود کجا آورد و کج که خواهد در سجده در سجده که بر کرد و دو دو یا خواهر و بر کرد و دو دو یا خواهر
حاکم کرده را که اول خواهد بود و کج که خواهد در سجده در سجده که بر کرد و دو دو یا خواهر و بر کرد و دو دو یا خواهر
در هر است فراموشی بجا آورد آن یا فرات یافتن یا رفتن بر کوه و است بخت بد
یا طاعتی در آن بجا آورد و عاده نماید تا تزیین بجا آید و کج که خواهد در سجده در سجده

منشیه العباد و رسم و مائت که بعد از آن سخن را بگویند و با طریقی بدین شرح که گویند
فاکجه یا کوه یا بعضی از اینها را نامیده که با فریادش کند و گویند که عریا یا طایفه را دور
تا اینکه بگوید و گویند که بعد از آن بر وقت سخن گویان بی یا طایفه را بخواند آنکه
از بچه بردار و خواهر و برادر که اول پسند یا سجده و نام است سخن از بعد از سر برداشتن از
سجده اول بی یا طایفه را دور بخواند آنکه سجده و هر دو یا یکسره را یا بیشتر را تا اینکه کعبه کند
در رکعت دیگر یا یک سجده از رکعت خیر یا بیشتر و نام است و بعد از پنج یا شش رکعت تا اگر
هیچ است و بعد از هر رکعت یک رکعت و در رکعت دوم یا یک سجده است بعد از سلام گفتن بعضی
بجا آورده و بعضی که در آن است که در نماز نیست و در سجده و بعد از دو رکعت و در نماز
یک سجده که در رکعت است یا آن بعد از سلام یا بیشتر و در سجده سوئز شانه الله عز
و جل و فریادش که سلام یا پس از آن که طریقی بدین شرح که گویند که ای منشی ای نماز است
عده و سوئز شانه الله عز و جل و بعد از آنکه در رکعت است و در رکعت دوم یا یک سجده است
در رکعت دوم که بعد از آنکه در رکعت است و در رکعت دوم یا یک سجده است و در رکعت دوم یا یک سجده است
کند و در رکعت است که آن نماز تمام است یعنی سلام و بعد از آن آن عده یا یک رکعت
در نماز است و در رکعت بعد از نماز است و بعد از آن عده یا یک رکعت است و در رکعت دوم یا یک سجده است
در رکعت دوم یا یک سجده است و در رکعت دوم یا یک سجده است و در رکعت دوم یا یک سجده است

۱۶۶۶

بر کوه مایکا آورده است یا ناز را شده و کشت کرده است یا چهار کشت و هر دو طرف
و هم گاه طحرف در نظر اوج و ظاهر تر باشد اطراف راجع را همان میگویند طرفه مرجع
و منفی او هم میگویند جدا که کشت با در افعال اصدی زاست یا در اعداد و افعال آن
اولی نیست در صورتیکه سبک کند که ناز کرده است یا نه اگر وقت ناز باشد واجب
که ناز با کجا آورد و اگر سران زشت بر وجه نیست و گشتن عیب سازند و اما قسم
پس اگر کشت با بعد از ناز رخ شدن از ناز باشد باز منفی شود و بنا بر جهت میکند
و اگر در ناز ناز باشد منفی است که ملک یا در اعداد و کشت ناز است یا در افعال
و حکما این دو قسم در منفی یک می شود و فعل اول در بیان کثرت که در افعال ناز باشد
معاذ الله که گاهی کشت کند و در ناز افعال ناز و حسن و زشتی ناز باشد اما بعضی
و دیگر واجب است که آن فعل را بعد از دو هم گاه بعد از کردن فعل شکلی به نفسی طریقی
این فعل را پیش از کشت بعد از دو هم گاه بعد از کشت پس اگر آن فعل را کشت یا ناز
با طریقت بجز زیاده و نقصی که ناز را که عزیز کسی باشد ناز نیست صحیح است به جهت
و هم گاه کشت منفی بعد از ناز رخ شدن و در ناز یک منفی آن ناز کند و بنا بر سبک
که آن فعل را بعد از دو هم گاه ناز کند که صد مرتبه بعد از ناز و هر یک مرتبه در اهرام
یا در ناز اهرام بعد از ناز و هر فردی است یا در ناز است بعد از ناز که بنا بر کوه یا در ناز

تبعیف که پیشتر مذکور شد و جا برینست و در نماز نیست مگر در نماز استقامت و نماز عید و در نماز
امام علیه السلام نماز واجب که از آنرا اعاده نمایند بچند ادا که ثواب جماعت چنانکه مذکور است
و مستغفروا جماعت بدو بخشش یکبار از ایشان امام شاهره چند ماوم مکرر باشد از جماعت
مجتزاد ادا کند بکنایه ماوم گفت اما در ادراک امام در رکوع هر چند بود از نماز شدن بفراموشی امام باشد
بشرط آنکه هر دو در یک وقت و در نفس رکوع هیچگونه احوط نیست که تفسیر رکوع را با امام و در نماز
نموا و تعلقه ذکر واجب امام را در حال رکوع و یا بعد از رکوع و یا بعد از سجده و امام در رکوع باشد
و سرستگاری رسیدن او بلفظ جماعت امام سر از رکوع بر دارد و در جایگاه سجده بلفظ افتد
رو بفرموده تفسیر الاحرام بگوید رکوع رکوع در دو در حال رکوع و خود را بلفظ ساند و تعلقه اول بکمال
اول و احوط است احوط نیست که در حال ادا در نفس یا یا یا خود را بر زمین بکشد و کام برزد
و در نفس که نماز در حال رکوع بلفظ علی بن ابی طالب و احوط نیست که ذکر واجب رکوع را در حال استقرار
بگوید و بعد از آن علی بن ابی طالب خود را بکاه رکوع را با امام در نماز بکشد از وقت شود و لکن نیست
که پیشتر بگوید هر دو سجده را با امام بکند یا سجده آخر از هر کاه که بود از سجده اول امام برسد یا سجده
امام بر گفت و بگوید بر زمین افتد او با یا یا بگوید رکوع اگر گفت آخر امام باشد از نماز شدن
او نیست کند و تفسیر الاحرام بگوید نماز عذر را بگذارد و هر کاه یک استیسی نماز را نیز با امام در نماز
و در حال استیسا و بر سر است که بعد از آن نیست و تفسیر الاحرام با منبسط و بلند کردن از سجده

اما در وقت برکت که یکریب معلوم داد اگر در مشربده آخر باشد بر خیزد و بعد از آن وقت و بجز در وقت
رسد اندک را عاده نیست و بجز در وقت لازم نیست شرط و جهت نماز حاجت
اول آنکه سبب آن امام و مأموم حایع نباشد که مانع باشد از آن ده امام مشربده و بر سر ده
آن پس اگر سبب آن چنین حایع باشد نماز مأموم باطلست مگر وقتی که مأموم آن باشد
که اقتضای او با وجود حایض ضرر ندارد اگر علم با فعل آن امام داشته باشد تا آنکه در وقت
گنجد اگر حایض مانع باشد از آن ده امام در بعضی از احوال نماز نه همان مشربده و گویا
که در حال آنکه مانع باشد در حال قیام ضرر ندارد و مطلق و همچنین هرگاه سبب آن
حایع باشد که مانع از آن ده باشد و در سجده یا در ایستادن و احوط چنانست که اگر گویا
یا نماز یا دو یا مغانری مانع از آن ده باشد عیبی ندارد و کما نیست است ده امام مگر
بر کسکه یا بر کسکه مأموم است ده کند بر چند قسم است امام است ده کند و خوان امام مأموم در وقت
او باشد یا در پسوی او پس صحیح است زمان نماز که در وقت ستون مسجدی که گذار در هر کسکه
او مأموم نیست که امام را بر کسکه یا بر کسکه است ده کند و همچنین کسکه که در احوط اول
ایستاده باشد از هر طرف آن و بسبب طول نماز بودن صف امام را نه نمید و اگر در هر نماز
گذارد که نماز امام است ده کند نه مأموم را نماز او باطلست پس اگر امام در هر نماز را گذارد
آن صف که بر وجه جانب بر کسکه مغانری امام باطلست هرگاه هیچ ارشاد آن امام را
نشد

قوام آنکه مأموم از امام بسیار ورشیده بگریختن فاعل شدن معترف مأمومین در حقینصاحب بسیار
 و همچنین باید عفت متعارف مقدم بسیار ورشیده و در حدوری که موجب بطلان کار
 مأموم شود میانه مدخلات ستر است که هرگاه زیاده از حد رعایت ورشیده باشد
 با صراحت و در کمر از آن صحیح است یعنی اگر در عرف عادت بگویند که در پیشگاه
 بیکند کار است بفرماید آنکه هرگاه میانه مأموم و امام میانه وصف زیاده از آن کار
 برداشتنی کار مأموم باطل است و این قول احوط بلکه اطهر است و اگر ظاهر نیست که این حد
 از وضع سجده مأموم فاعل است و امام همچنین از وضع سجده مأموم فاعل است و این حد
 اول شد معبر باشد مابین فاعل است و اگر هرگاه عین باشد از احوط است پس اگر
 میانه این آنرا زیاده که عرض فاعل باشد ضرر ندارد و اگر شیخ دعوی اجماع بر این نیست
 و جایز است بصف متاخر که پیش از صفی مقدم احرام باشد و احوط آنست که کسر کند
 تا چند نفر از هر صف از صفوف مقدمه احرام باشد و بعد از آن اولان صف احرام بند
 و هرگاه در میان کار بقیع از مأمومین پیش تقدیر از آنست که میانه این آن کار مأموم کار
 که در عقب بر این است و باید دانند باطل نیست و در چند و بر این آنست که در پیش است و
 و در اندازی خود میانه است و زیاده از حد رعایت که برداشتن یا بجزع باشد سیم آنکه
 فاعل است و امام فاعل است و فاعل است و امام فاعل است و امام فاعل است و امام فاعل است

نیز مستند به بطریق دیگر می باشد مشرکین سرانیت و دفعه ششم یا دوازده ناسی که در زبان
اقتدا کنند با هر که در پشت میاید بعد از استیاده باشد تا دوازده ناسی تا از امام
در راه و در کوفت مأموم باشد که از موقوف امام ضرر ندارد و مطلقا هر چند مأموم در راه باشد
با چند واقعه کند با مای که در پایین باشد چنانکه اگر موقوف مأموم مقدم باشد
از موقوف امام پس اگر کسی در امام بایستد یا مقدم بود یا در پیش باشد یا اگر در موقوف
بایستد بخیر موقوف از حق از موقوف امام باشد پس اگر در راه خود از دست بعضی از امام
مأموم از امام مقدم داشته اند یا غیر از این است چنانچه از حق نظم نماز امام مأموم است که
جایز نیست اقتدا کردن در نماز یا توبه یا زبانت و یا زبیر و مجلس یا شرط نیست توبه
اقتدا در موقوفه و در بعضی از موارد و در بعضی از موارد اقتدا کردن در راه از امام
مطلقا و در بعضی از موارد و در بعضی از موارد اقتدا کردن در راه از امام مطلقا
و در نماز و غیر مستثنی و مجلس آن چنانکه هر یک از اعداء نماز و هر یک از اعداء نماز
ششم آنکه مأموم مقتدا کند و در آن راه با مأموم و بعضی از اعداء نماز و هر یک از اعداء نماز
میشود باین که شود و مقتدا کند و در آن راه با مأموم و بعضی از اعداء نماز و هر یک از اعداء نماز
که در الطاعت است و در بعضی از موارد و در بعضی از موارد مقتدا کند و در آن راه با مأموم و بعضی از اعداء نماز و هر یک از اعداء نماز

از طرف حاضر شده بدین اعیان نمازش را طاعتی همچنین هرگاه عقد است بقصد ابرو و نقود
و بر امام واجب نیست اما بدست و صحت نماز نیست است از بر رکعت و اباحت حاجت
و در حاجت واجب نماز بر هر چه در وجه آن باشد علی خلاف است و بر حسب دفعه و
در بیان حقانیت که در امام جماعت معتبر است و چون آنجا افتد با وجوب نیست بلکه
شرط در امام یعنی عقد و جایز نیست اما است طاعت بالغ هر چند می باشد علی الاکثر
برابر و غیره و همچنین جایز نیست اما است طاعت بالغ هر چند می باشد علی الاکثر
و لیکن شود اما است از دفعه که عقلمش کار می باشد جایز است نمازش است و شرط
بزرگ است یعنی شری باشد و عادل باشد و دلالت بر آن باشد و در روایت هرگاه امام است که
باضیع زیرا که جایز نیست اما است از ابرو برای مرد و ضعیف و امام است فقیر از برای فقیر و کلام
از فقیر از برای زانمان جایز است در نماز رسته که حاجت در آن مجوز است در نماز و غیره
مشهور علی کرده اند و نمازش است و شرط است نیز که خود را بر صحت خمره دار و بر سر
و قد شرع بر وجوب باشد اگر چه در اوقات امام است کند و همچنانکه امام است این
برائت است و جایز است این در صورتیکه در وقت و در زمان مطلق العینیت هر چند غیر
خود باشد و همچنین جایز نیست اما است برای بعضی صحرا و کتب بر جابر یعنی بر کلام
اما برائت است و جابر است اما مشهور است که شایسته بر علی در امام است چنانکه کس است و ضعیف
که در کلام

[illegible]

که بر توفیق شایسته از برای دلگشایی است که در او را در رسیدن شهرت است که
 امام را بشنود و در حرف و حکایت قرأت او را در تحقیق و در واکت اخراج است
 و در کمال با سفر و دام غریبی ندارد و در احوال نیست مالم که نخواهد بلکه شجاعت او را
 خصم ندارد و از خبر دور و رکت اقل از خبر هرگاه صدای امام را بشنود باید که
 و اگر شش بدو در اخلاقی نیست است که مجال الیک برسد نظر بنشیند و از امام در عبادت
 مفرود است و صحبت بر دل سازد و اجابت نماید از او و صحبت بر او
 امام در اخلاقیات بسیار است که در سجود و رکن قیام و قعود و العبادت و آوردن امام
 او را و با هم را و بکنند و اول احوال است که از علمای فرمودند که هرگاه امام محفل و دعا
 و ذکر و اجابت از او بنشیند یا بپای کرند از پیش امام سر از روی یا سجود بر او یا پیش او
 یا سجود و در کمال کرده است اتفاقاً و شهرت است که عارض باشد بشنود و در وقت
 که دیگر با ما طاعت نشود بلکه صبر کند با امام با طاعت نشود و حکم سجده است بلکه حکم طاعت
 قوت دارد و خصوصاً هرگاه پیش از امام شدن قرأت امام بر روی رفته باشد که عارض نشود
 عبادت طاعت و در غیر آن صورت نیز البته عذر این کاری نمک دهر که هرگاه باشد است
 که طاعت نشود و از امام کند و بعد از آن بقصد و در عبادت نماید که هرگاه با مسئله است که
 سر از روی یا سجود در آن شده است پیش امام سر در او را و شهرت از نظر نیست که صحبت بر کرد

[illegible]

[illegible]

ش

[illegible][illegible]

ارض

[illegible]

ان
که خردمند و افاضه را که یک است نیم خیز شده باشد بعد از آن از نقد خود برگردد و در صورت اضطرار
عازر بر رسم زندان زنجیری او در ده گاه نقد کند که دست و پایش شکاید یا واه شده و یا
چنانکه نقد است بر ده استعد و دفع نقد او ده روز و در هر یک از آن ده نشسته باشد باید
نقد کند هر یک یکی روز و در یک یا بعد از آن اما در آنجا بیاد نام پنجم آنکه سطر
قطع نمود بر سیدان لوطی هفت جگر کرد و آنرا سطر لوطی فو برسد باید نام کند بر چند راهه اش
از این باشد که پس از ده روز از آنجا برون رود و در راه از دوطی بگذشت که آنرا در سطر سطر
قرار دهد و راه برون رفتن از آنرا در نظر نداشته باشد بگشایی که در دوطی صدق کند که دوطی
فقد تحس است خواه مولد او بدان او باشد یا نه خواه ملک او دان او باشد یا نه باید و میتوان
بود که غیر لوطی باشد و میتوان که یا ده از لوطی داشته باشد مثل آنکه ده خانه
باشد و در ده دوطی دارد و در یک ششماه بماند یا یک ماه و در ده راهه باشد که با ششماه
در دوطی یا در ده خانه و ششماه دیگر در دوطی پس هر یک از این خود را در دوطی یا در ده راهه
و هر گاه که دوطی خود را ترک کند و ترک علف و در آن نماید و نقد لوطی در ده راهه یک بگشایی
فقد این از دوطی است و هر چه در ده دوطی را و دوطی او کویند حکم کند که در ششماه و در ده راهه
سپس که از آنجا ماندن او برسد و ام استمرار در نقد او معلوم و ظاهر کردید و اسم دوطی در
بر آن معنی در بدین مخرج بجا رسیده باید نام کند مطلقا خواه نقد او در ده راهه و دوطی داشته باشد یا نه

۱۹۱۵

و خواه از ابتدا در لوقی تا اوقت بنشیند و در کجا ماند و بپند چنانکه بقدر طاعت کرده اند باید و لوقی
اینست که در صورت بلخیزه جمع کند سیاه قدر و تا مکر و قتل بقدر آن عشره و اگر مکر و قتل بقدر لوقی
بالقدر سطر و لینه است و سیاه کند هرگاه که مکر و قتل بقدر سطر و لینه باشد و سیاه کند سطر و لینه
که با کجی رسید باید تا مکر و قتل بقدر لوقی آن عدد کرده باشد و قطع عدت در آن نموده باشد و کجی
اختلاف کرده اند از اینکه یا شریعت است یا کلام در کجا دانسته باشد یا نه و اگر نیست لوقی
فقط شریعت لوقی سابق کلام نیست مطلقا هر چند زیاده از شریعت باشد و در کجا بقدر لوقی یا نه
باشد و مکر و قتل باشد و لوقی است چون در آن سطر و کجی رسید بقدر آن دانسته
کند سیاه قدر و تا اوقت بقدر سطر و کجی دانسته باشد و لوقی است اعتبار از سطر و کجی
نشدیم بلکه عدول بقدر داده و در آن ندارد و سی و نه کلام و سطر و کجی دانسته
بقدر و کجی بقدر سطر و کجی شریعت بود که بعد از سطر و کجی دانسته باشد و لوقی است
کند هر چند کجی را بشود اعظم آنکه سطر و کجی دانسته باشد یا نه لوقی است
لوقی است از جهاد و کجی عدول از افاقه و لوقی است از جهاد و کجی عدول از افاقه
یا بقدر و از افاقه سطر و کجی دانسته باشد و لوقی است از جهاد و کجی عدول از افاقه
یا به جهت سطر و کجی دانسته باشد و لوقی است از جهاد و کجی عدول از افاقه
ارانی نیز سطر و کجی دانسته باشد و لوقی است از جهاد و کجی عدول از افاقه

[illegible]

محفوظ است

مفوض است بفر کردن از وی و بدو خود مرعیت کردن لای ان با قضا و ده روز نیز مرعیت
و باید در وقت سفر خود از اوقاف آنجا که تفرغ یسند و غیر کنند و در وقت رسیدن آنجا اوقاف
عسکره را ن دارد و بعد از گذشتن از رفد و تفرغ تمام کند و غیر نکند و است و استراحت آن با وی در تمام
صورت است دارد و اگر در اوقات اینها در هر دو حضور خود و مرعیت غیره بهتر است تا هم که سفر و غیره
او بشود و بدو مرعیت شود و اوقاف و کشتبان و شبان و ناجر که در کثرت فوسکر
و یکبار از یکسیر و شبان از هر چه و چو و شال و غیره که در آن مرعیت است و چو فرار داده اند و
در روز یکبار از یکسیر و شبان از هر چه و چو و شال و غیره که در آن مرعیت است و چو فرار داده اند و
از عطف اند و جای نپذیرد و چو و شال و غیره که در آن مرعیت است و چو فرار داده اند و
کند و قصر کردن برین جای نپذیرد و چو و شال و غیره که در آن مرعیت است و چو فرار داده اند و
در سفر اول و دوم مرعیت فرموده و بعد از آن مرعیت فرموده و بعد از آن مرعیت فرموده و بعد از آن مرعیت فرموده
در سفر اول و دوم مرعیت فرموده و بعد از آن مرعیت فرموده و بعد از آن مرعیت فرموده و بعد از آن مرعیت فرموده
کند و چو و شال و غیره که در آن مرعیت است و چو فرار داده اند و
کند و روز در خانه و چو و شال و غیره که در آن مرعیت است و چو فرار داده اند و
یا ایش و در روز در خانه و چو و شال و غیره که در آن مرعیت است و چو فرار داده اند و
فقدان کند و در زمانه و مرعیت کند و در آن مرعیت فرموده و بعد از آن مرعیت فرموده

[illegible]

22

[illegible][illegible]

اسماء و ماہرت

هر دو اوست از کسی که نسبت دارد از جانب و در آنکه از جانب نیست دارند هر کدام که نسبت دارد از جانب
مقدم است بر آنکه نسبت از جانب دارد نسبت و آن قسم وقتی مبصر است که عاقل و بالغ باشد اگر
دلایل باطل باشد و دلالت متعقبات و سایر دلایل بنابرین باطل باشد که اگر بنا بر افعالی و احوالی
که در بیغیر است از هر دو اذن شود ظاهر هر دو افعالی و احوالی بنابرین است که احتیاج با اذن و حجت و اذن
که یکی خدا است که اذن است در غایت پس در بیغیر لازم است که اذن را اذن شود نه مطلقا و اما
هم وقتی جایز است که شرایط است در وجهی باشد و الله باید اذن و دیگر که جمیع شرایط باشد و اگر
با وجهی جمیع شرایط بود و دیگر با اذن کند باغیر از دو شرط در وجهی که اذن باشد با مسموم در
بسیار هر چند بغیر باشد و اذن در وجهی مردان بپسند و اگر عاقل باشد خارج اذن است
و جایز است پیش از اذن از برای اذن و اگر نسبت است که در میان هفت بسند و پنج بسند و پنج
حکم حالت مردان که هر چه بسند جدا از این غایب است و در چهارم نیز از ناموم پس بر ناموم نیز
که کبر است از برای کبر و اما در کجا از نفس است که در غایت این غایت است پنج کبر است با وجهی از برای
بدان نیز پس در دای که از برای کبر است که بدان و اما در هفت است که در غایت این غایت است
اقتضا یکدیگر که کبر و در وجهی بدان نیز چهارم در بیغیر است غایت احوط و طبیعت اگر افعالی و احوالی
و اذن نیست که در دای که این غایت افعالی و احوالی است که اذن است و اذن است که اذن است و اذن است
که در دای که افعالی و احوالی است که اذن است و اذن است که اذن است و اذن است که اذن است و اذن است

بخار

بهر
 بنامه عاقل از آن قریه فکری که در آن است احوال است که اتفاقاً آن شخص و همچنین در آن در آن استقبال
 مستحضر حال نماید و بعد پسندد که هر یک باشد در حالت ضرورت و عیب آن ساقط است و در عیب که سر
 نیست که آن را بر عیب باشد پسندد و در این است که بجا باشد و در این است که اگر بهیچ وجه آن را بر عیب
 روی او بجا نباشد و در حالت ضرورت و عیب آن نیز ساقط شود و در این است که در این است که در این است
 و این را در آن و در آن است که بجا باشد و در این است که در این است که در این است که در این است
 بجا باشد و در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است
 اعاده آن را در آن است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است
 پیش روی عیب باشد و بسیار است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است
 این را در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است
 باطلان هر دو را میگوید و اگر در آن و در این است که در این است که در این است که در این است که در این است
 و در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است
 پسوند هر دو را میگوید و اگر در آن و در این است که در این است که در این است که در این است که در این است
 او در چو آن بجا بود مانند آن احوال نیست که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است
 در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است
 و در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است
 و در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است



والله اعلم

عليهم اجمعين لا يموت حتى يرفع اعداءه باذنك يا رب العالمين ثم لعون الله

نایوم بحسب ۲۸ شد شعبان اعظم فرموده است و شد نایم

وما تلبد الف في النسخ العنونة صلوات الله عليه

عبدی و علیہ الطین الطاهرین

که مؤلف و کاتب نگارنده مدعیان

خبر و طلب امر از سر راه کشند



